واکاوی أهل الأقاویل در روایات شیعه

عباس کیاشمشکی[1]
امیر توحیدی[2]

(تاریخ دریافت مقاله: ۹۸/۴/۱۰ ـ تاریخ پذیرش مقاله: ۹۸/۶/۱۶)

چکیده

در قرون اولیه اسلام نحله‌هایی گوناگون براساس اختلاف مسلمانان در مسائل اعتقادی و کلامی خصوصا در مسئله امامت شکل گرفت و هر یک از این فرقه‌ها آراء و شیوه‌های خاصی در توجیه مرام و مسلک خود اختیار کردند و مفاهیم مربوط به اصول دین شامل توحید، نبوت و امامت را با دیدگاه و موضع اعتقادی و سیاسی خود تفسیر و تبیین کردند مانند مرجئه، خوارج و قدریه و ... که هر کدام منشأ پیدایش فرقه‌ها و مذاهب دیگری شدند. امیرالمؤمنین در حدیث نورانیت از این فرقه‌ها و نحله‌ها با عنوان أهل الأقاویل یاد فرموده و وجه مشترک همه آنها را اقرار به نبوت رسول خدا و اختلاف در پذیرش ولایت خود بیان نموده است. در این مقاله سعی ما بر این است با محوریت روایات اهل بیت علیهم السلام به بررسی این فرق و ویژگی‌های آنها بپردازیم.

کلید واژه‌ها: *مرجئه، قدریه، خوارج، ناصبیه، مقصره، غالی، ولیجه.*

---

۱. دانش آموخته دکتری علوم قرآن و حدیث دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی.

۲. استادیار گروه علوم قرآن و حدیث دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی، (نویسنده مسئول)؛
Amir_tohidi_110@yahoo.com

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-01-31]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1398.12.24.6.0]

مقدمه

پیروان مذهب شیعه امامیه اثنی عشریه که مذهب خود را در میان مذاهب اسلامی ناجی و مصیب و رستگار می‌دانند، عقیده دارند که شیعه امامیه و مذهب تشیع دوازده امامی همان اسلام حقیقی و خط اصیل دیانتی است که پیامبر(ص) اسلام در زمان حیات خود با اتکاء به محتوای قرآن مجید بنیان نهاده است مطابق حدیثی که جابر بن عبدالله انصاری از رسول خدا(ص) روایت کرده که آن حضرت به هنگام ورود حضرت علی(ع) خطاب به ایشان فرمود: «**أنت و شیعَتُکَ خَیرُ البَرِیَّه تَأتِی یَومَ القِیَامَهِ أنتَ وَ شِیعَتُکَ راضِینَ مَرضِیّینَ وَ یَأتِی أعدَائُکَ غَضبَاناً**» (طبرسی، ۱۳۷/۱) هرچند که گروه دیگری بر این باورند که این فرقه بعد از وفات پیامبر و در زمان بروز اختلاف در خلافت در سقیفه بنی ساعده و انتخاب ابوبکر به خلافت، پدید آمده است و آنها همان کسانی بودند که به همراه حضرت علی(ع) از بیعت کردن با ابوبکر خود داری کردند و نخستین دسته شیعیان را تشکیل دادند (امین عاملی،۳۴) عموما در کتب حدیثی شیعه آمده است که برخی از اصحاب حضرت علی(ع) در زمان پیامبر(ص) به شیعه معروف شده بودندکه مشهورترین آنها سلمان، ابوذر، مقداد و عمار یاسرند (طباطبایی، ۶۰). امام امیرالمؤمنین(ع) در حدیث نورانیت که شأن صدورش در ارتباط با دو نفر از این بزرگواران (سلمان و ابوذر) است پس از بیان ویژگی‌های شیعه مستبصر، به سه گروه کلامی مرجئه و منکر خوارج و قدریه و یک وصف ناصبیه به عنوان **أهلُ الأقَاوِیل** اشاره می‌فرماید که اقرار به نبوت پیامبر(ص) دارند ولی ولایت و امامت حضرت امیر(ع) را منکر هستند «ذَلِکَ لِأنَّ اَهلَ الاَقَاوِیلِ مِن المُرجِئَهِ وَ القَدَرِیهِ وَ الخَوَارِجَ وَ غَیرِهِم مِن النَّاصِبِیِّهِ یُقرُّونَ لِمُحمَّدٍ لَیسَ بَینَهم اختِلاَفٌ وَ هُم مُختَلِفُونَ فِی وِلاَیَتِی مُنکِرُونَ لِذَلِکَ جَاحِدُونَ بِهَا اَلَّا القَلِیلَ» (مجلسی، ۱/۲۶). این سه فرقه که خود از نواصبند منشأ پیداش فرقه‌های دیگری شده‌اند که در کتب کلامی مبسوط به این امر پرداخته شده و از حوصله این مقاله بیرون است اما وصف ناصبیه به همراه اوصاف دیگری

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-01-31]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1398.12.24.6.0]

در لسان ائمه هدی(ع) تبیین شده که سعی ما در این مقاله بر این است کـه ضـمن بررسـی فرق مرجئه، خوارج و قدریه در روایات به تبیین و شمول وصف ناصبیه نیز بپردازیم.

۱ـ مرجئه

در قرن اول و دوم هجری فرقه‌های بوجود آمده را از نظر منشأ و هـدف مـی‌تـوان تحـت عنوان چهار گروه قرار داد فرقه‌های کلامی، طریقه‌های فقهـی، فرقـه‌هـای سیاسـی و مـذهبی، فرقه‌ها و گروه‌هایی که تابع عقاید عامه رایج بودند و از هرگونـه اخـتلاف سیاسـی و فقهـی و کلامی پرهیز می‌کردند و شیوه مسامحه و اغماض را در پیش گرفته و زبان خود را از اعتراض به ناهنجاری‌های مذهبی و انحرافات عقیدتی و رفتاری حاکمان می‌بستند و قـضاوت در بـاره آنها را به آخرت محول می‌کردند این فرقه که غالبا از طبقه عـوام و متوسـط مـردم بودنـد بـه طورکلی مرجئه نامیده شدند که بعدها گاهی به اصحاب حدیث نیز خوانده شده‌اند.

۱ـ۱. مرجئه در لغت

لغت‌شناسان پیرامون واژه مُرجئه نظرات مختلفی ارائه کرده‌اند که ذیلا به بررسی اهم این نظرات می‌پردازیم، چنانچه این واژه را مهموز بدانیم المُرجِئَهُ خوانده شده و چنانچه مهمـوز ندانیم المُرجِیَهُ به فتح یاء بدون تشدید خوانده می‌شود در قرآن کریم آیه: «**تُرجِی مَن تَـشَاءُ مِنهُنَّ وَ تُؤوِی إلَیکَ مَن تَشَاء**» (الاحزاب، ۵۱) نیز به دو وجه خوانده شده تُرجِئُ و تُرجِـی و همچنین آیه: «**آخِرونَ مُرجَونَ لِأَمرِ الله**» (التوبه، ۱۰۶) به صورت «**مُرجَئُونَ لِـأَمرِ الله**» نیـز خوانده شده است (حسینی زبیدی، ۱۰۶/۱)، ریشه این کلمـه دو حـرف الـراء و الجـیم و حرف سوم معتل و یا مهموز می‌باشد که در این صورت معانی متفاوتی خواهـد داشـت در صورت معتل بودن دو وجه برای آن گفته شده یکی الرَجَاء یعنی الف در کنار همزه «الرَجَاءُ وَ هُوَ الأَمَلُ یُقالُ رَجَوتُ الأمرَ أرجُوهُ رَجَاءً، فَرُبَّمَا عُبِّرَ عَنِ الخوفِ بِالرَّجَاءِ قَالَ اللهُ تعَالی مَا لَکُم تَرجُونَ لِلَّهِ وَقَاراًای لاَتَخَافُونَ لَهُ عَظِمَهً» (ابن فارس، ۴۹۴/۲) یعنـی رجـاء بـا الـف و

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-01-31]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1398.12.24.6.0]

همزه به معنی امید است چنانچه گفته می‌شود به این کار امید دارم و چه بسا از خـوف بـه امید نیز تعبیر می‌شود نظیر این آیه شریفه که می‌فرماید: شما را چه شده از شکوه خدا بـیم ندارید یعنی از عظمت او نمی‌هراسید، و یکی الرَّجَا با الف بـدون همـزه «الرَّجَـا: مَقـصُورٌ، النَّاحِیهُ مِنَ البِئرِ وَ کُلُّ ناَحِیهٍ رَجَاً قَالَ اللهُ تعَالَی وَالمُلکُ عَلَـی أرجَائِهَـا وَ التّثنِیـهُ الرَّجَـوَان» (مصطفوی، ۷۸/۴) الرجا با الف مقصوره یعنی منطقه و اطراف چاه و یا اطراف هر چیـزی، مانند این آیه شریف که می‌فرماید: و فرشتگان در اطراف آسمان، که تثنیه آن رجوان است. اما اگر حرف سوم مهموز باشد به صورت رجأ دلالت بر تاخیر می‌کنـد «أرجَـأتُ الأَمـرَ و أرجَیتُه أُی أخَّرتُهُ» (زمخشری، ۲۲۱) این واژه اگر با همزه یا بدون همزه با یاء خوانده شود در هر دوصورت به معنی تأخیر خواهد بود اما گاهی اوقات نفس کلمه و فرقه مـورد نظـر است و گاهی منسوبین به طائفه که اگر نفس اعتقاد و فرقه مورد نظر باشد چه بـا همـزه و چه با یاء خوانده شود هرگز تشدید نمی‌گیرد با همزه می‌گوییم «رَجُلٌ مُرجِئٌ وَ هُمُ المُرجِئَهُ وَ فِی النَسَبِ مُرجِئِئٌّ» و بدون همزه «رَجُلٌ مُرجٍ... وَ هُم المُرجِیَّـهُ» (ابـن منظـور، ۸۴/۱) در مجموع در تمام کتب لغت مُرجِئیٌّ وَ مُرجِـیٌّ وَ المُرجِیَّـهُ نـسبت داده شـده بـه ذات فرقـه المُرجِئهُ و یا المُرجِیهُ که بدون تشدید است همانطور که در لسان العرب آمـده «إن أرَادُ بـهِ الطّائِفهَ نَفسَهَا فَلَا یَجُوزُ فِیه التَّشدِیدُ الیَاءِ إنّمَا یَکُونُ ذَلِکَ فِی المَنَـسُوبِ إلـیَ هَـذِهِ الطائِفَـهِ» (حسینی زبیدی، ۱۶۰/۱).

۱ـ۲. مرجئه در اصطلاح

در معنای اصطلاحی واژه مرجئه اختلافاتی در کتب اهل لغت و شارحان کتـب حـدیثی دیده می‌شود که بعضا هیچ ارتباطی بین آنها وجود ندارد عده‌ای می‌گویند مرجئه فرقه‌ای از مسلمان‌ها هستند که اعتقاد دارند گناه همراه با ایمان ضرر نمی زند همانطور کـه طاعـت و خیرات همراه با کفر نفعی نمی‌رساند (ابـن اثیـر جـزری، ۲۰۶/۲) و یـا مرجئـه صـنفی از مسلمان‌ها هستند که می‌گویند ایمان قول بدون عمل است و عمل را به تـاخیر مـی‌اندازنـد

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-01-31]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1398.12.24.6.0]

زیرا آنها معتقدند اگر نماز نخوانند و روزه نگیرند ایمان به تنهایی آنها را نجات می‌دهد (ابن‌منظور، ۸۴/۱) و یا مرجئه کسانی هستند که اعمال را به تأخیر می‌اندازند زیرا برای اعمال ثواب و عقابی قائل نیستند و معتقدند مؤمن مستحق بهشت است بدون در نظر گرفتن عباداتش و کافر اهل عذاب است بدون در نظر گرفتن گناهانش (فیومی، ۱۱/۲). برخی وجه تسمیه مرجئه را بدلیل به تاخیر انداختن خلافت امیرالمؤمنین از اولویت اول به چهارم می‌دادند «الإرجَاءُ تَأخِيرُ علیٍ علیه السَّلام عَنِ الدَّرَجَهِ الأُولیَ إلیَ الرَّابِعَة فَعَلیَ هَذَا المُرجِئَةُ و الشِّيعةُ فِرقَتَانِ مُتَقَابِلاَنِ» (صدرالدین شیرازی، ۲۸۳/۲) و برخی می‌گویند مرجئه همان جبریه است که معتقدند برای بنده هیچ فعلی اختیاری نیست و انتساب فعل به عبد مجازی است، جبریه به مرجئه نامیده شده‌اند چون گناهان کبیره را انجام میدهند و حکم آن را به تاخیر می‌اندازند (طریحی، ۱۷۷/۱) برخی نیز می‌گویند منظور از مرجئه همان جبریه‌اند که به اشاعره نیز نامیده می‌شوند در مقابل قدریه که همان معتزله‌اند. اشاعره می‌گویند: «لَيسَ لَنَا صُنعٌ وَ نَحنُ مَجبُورُونَ يُحدِثُ اللهُ لَنَا الفِعلَ عِندَ الفِعلِ وَ إنّمَا الأفعَالُ مَنسُوبَةٌ إلیَ النَّاسِ عَلیَ المَجَازِ لاَ عَلَى الحَقِيقَة» (قمی، ۲۲۶/۱) یعنی افعال صادره از انسان و تجدد و حدوث فعل کار خداست و نسبت آن بر انسان بر سبیل مجاز است در مقابل اعتقاد قدریه که می‌گویند «زَعَمُوا أنَّ العَبدَ قَبلَ أن يَقَعَ مِنهُ فِعلٌ مُستَطِيعٌ يَعنِي لاَيَتَوَقَّفُ فِعلُهُ عَلَى تَجَدُّدِ فِعلٍ مِن أفعَالِهِ تَعَالَى وَ هَذَا مَعنَى التَّفوِيضِ يَعنِي أنَّ اللهَ تَعَالیَ فَوَّضَ إلَيهِم أفعَالَهُم» (طریحی، ۲۴۱/۳) یعنی انسان قبل از اینکه فعلی از او صادر بشود مستطیع بوده و نیازی به تجدد فعل و حدوث از جانب خداوند ندارد و کاملا در اعمالش آزاد است که این همان معنای تفویض است.

۱ـ۳. مرجئه در روایات

این فرقه که در حدیث نورانیت جزء أهل الأقاویل از آن نام برده شده در جوامع روایی به طور مطلق در کنار فرق دیگری نظیر فرقه حروریه که طائفه‌ای از خوارج بودند (ابن اثیر جزری، ۳۶۶/۱) و الشَّامیّه و العُثمانیّه و القَدریّه و شِمریّة که منسوب به فرقه مُرجئه‌اند

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-01-31]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1398.12.24.6.0]

(کبیر مدنی شیرازی، ۲۰۲/۸) و الزیدیّه و...که کمتر به آنها اشاره شده، مورد ذمّ و لعن ذوات مقدسه ائمه معصومین قرار گرفته اند. اهمّ روایات در معرفی مرجئه در بردارنده ذمّ و نکوهش آنها بر اثر مخالفت و مغایرت با قرآن و ولایت اهل بیت(ع) و تغییر و تبدیل در اعتقادات و احکام است که به آن اشاره می‌کنیم. اوّلاً لعن اهل بیت بر ایشان بیش از سایر فرق نامبرده است به طور مثال امام صادق علیه السلام فرمود: «لَعَنَ اللهُ القَدَرِیّهَ وُ لَعَنَ اللهُ الحَرُورِیّهَ وُ لَعَنَ اللهُ المُرجِئَهَ وُ لَعَنَ اللهَ المُرجِئَهَ قُلتُ لَهُ جُئِلتُ فِدَاکُ کَیفَ لَعَنتَ هَولاَءِ مَرَّهً وَ لَعَنتَ هَولاَءِ مَرَّتَینِ فَقَالَ إنَّ هَولاَءِ زَعَمُوا الّذِینَ قَتَلُونَا مُؤمِنِینَ فَثِیَابُهُم مُلَطَّخَهٌ بِدِمَائِنَا إلیَ یَومِ القِیَامَهِ أ مَا تَسمَعُ لِقَولِ اللهِ الّذِینَ قَالُوا إنّ اللهَ عَهِدَ إلَینَا أَلَّا نُؤمِنَ لِرَسُولٍ حَتَّیَ یأتِینَا بِقُربَانٍ تَأکُلُهُ النَّارُ قُل قَد جَاءَکُم رُسُلٌ مِن قَبلِی بِالبَیِّنَاتِ إلیَ قَولِهِ صَادِقِینَ قَالَ بَینَ الَّذِینَ خُوطِبُوا بِهَذا القَولِ وَ بَینَ القَاتِلِینَ خَمسُ مِائَهِ عَامٍ فَسَمَّاهُمُ اللهُ قَاتِلِینَ» (عیاشی، ۲۰۸/۱) در این روایت و نظائر آن علت لعن مرجئه بیش از سایر فرق توسط ائمه علیهم السلام این است که مرجئه قاتلین ائمه معصومین را مؤمن می‌دادند بنابراین دستشان تا روز قیامت به خون اهل‌بیت (ع) آلوده است و سپس امام به آیه ۱۸۳ آل عمران استشهاد می‌کنند که بین مخاطبین آیه و قاتلین پانصد سال فاصله بوده ولی خداوند آنها را قاتل نامیده است. علت این حکم در روایاتی با همین مضمون با اندکی تغییر چنین آمده «فَألزَمَهُمُ اللهُ القَتلَ بِرِضَاهُم مَا فَعَلُوا» (کلینی، ۴۰۹/۲) یعنی چون راضی به این عمل بوده‌اند قاتلند با توجه به این نکته که این فرقه بنی امیه و بنی عباس را قبول داشتند و البته این روایت مؤید همان معنای لغوی و اصطلاحی است. ثانیاً مسلمان بودن آنان را بدلیل تغیر و تبدیلی که در عقاید و احکام می‌دادند نفی می‌کردند چنانچه امام امیر المؤمنین در این باره می‌فرماید «یُحشَرُ المُرجِئَهُ عُمیَاناً وَ إمَامَهُم أعمَی فَیَقُولُ بَعضُ مَن یَرَاهُم مِن غَیرِ أُمَّتِنا مَا نَری أُمَّهَ مُحَمدٍ إلاّ عُمیَاناً فَیُقالَ لَهُم لَیسُوا مِن أُمَّهِ مُحمدٍ إنّهُم بَدَّلُوا فَبُدِّلَ بِهِم وَ غَیَّرُوا فغُیِّرَ مَا بِهِم» (ابن بابویه، ۲۰۸) یعنی مرجئه و پیشوای آنها کور محشور می‌شوند و بعضی از کسانی که آنها را می‌بینند و از امّت اسلام نیستند می‌گویند همه امت محمد(ص) کور هستند به آنها گفته

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-01-31]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1398.12.24.6.0]

می‌شود اینها از امّت محمد(ص) نیستند اینها عقاید اسلامی را تغییر داده و احکام آن را دگرگون ساخته‌اند. ثالثاً روایاتی که مرجئه را منکرین ولایت علی علیه السلام معرفی می‌کردند مانند این حدیث که می‌فرماید: «المُرجِئةُ هُمُ الّذِینَ کَفَرُوا بِنِعمَةِ اللهِ و بِوَلاَیَةِ عَلیٍ عَلیهِالسَّلام» (قمی مشهدی، ۱۷/۱۴) که در این صورت اهل سقیفه و طرفداران مکتب خلفاء و ناکثین را نیز شامل می‌شود.

۲ـ قدریه

قدریه که یکی از فرق بوجود آمده در صدر اسلام بوده، اعتقادات خاصّی داشته‌اند که نه از قرآن برآمده و نه از روایات پیامبر(ص) اخذ شده است. به عنوان مثال این فرقه این اصل قرآنی و حدیثی که تمامی پدیده‌های مربوط به امور الهی و تقدیرات آسمانی که قبل از عالم عین و پدیدار شدن، در عالم علم ثبت و ضبط است را نادیده می‌گیرد. ذیلا به بررسی این فرقه پرداخته می‌شود.

۲ـ۱. قدریه در لغت

لغت شناسان پیرامون واژه قدر و نحوه خواندن آن که منجر به معانی متفاوتی می‌شود تقریباً به یک نحو با اندک تفاوتی سخن گفته‌اند که ذیلاً به آن می‌پردازیم «القَافُ وَ الدَّالُ و الرّاءُ أصلٌ صَحِیحٌ یَدُلُّ عَلیَ مَبلَغِ الشَیئِ وَ کُنهِهِ وَ نَهَایَتِهِ، فَالقَدرُ مَبلَغُ کُلِّ شیءٍ» (ابن فارس، ۶۲/۵) یعنی سه حرف قاف و دال و راء در اصل دلالت بر اندازه و کنه و نهایت یک شیء می‌کند و قدر یعنی اندازه هر چیزی، البته این ریشه علاوه بر اندازه می‌تواند به معنای قدرت و توانایی باشد مانند «ضَرَبَ اللهُ مَثَلاً عَبداً مَملُوکاً لاَیَقدِرُ عَلَی شَیءٍ» (النحل، ۷۵) یعنی خداوند عبد مملوکی را مثال زده که بر چیزی قادر نیست و یا به معنای تنگ گرفتن باشد در مقابل بسط دادن مانند «وَاللهُ یَبسُطُ الرِّزقَ لِمَن یَشَاءُو یَقدِرُ» (الرعد، ۲۶) یعنی خداوند روزی را بر هر کس بخواهد گشایش و بر هرکس بخواهد تنگ می‌گیرد (قرشی

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-01-31]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1398.12.24.6.0]

بنایی، ۲۰۶/۵) و گاهی به معنای زمان مقدر می‌آید مانند «إِلیَ قَدَرٍ مَعلُومٍ» (المرسلات،۲۲) که به معنای وقت معلوم است و گاهی به معنای مکان مقدر مانند «فَسَالَت أودِیَهٌ بِقَدَرِهَا» (الرعد، ۱۷) یعنی نهرها به اندازه وسعشان جاری شدند (همان، ۲۴۸) این با توجه به ریشه کلمه بود اما با در نظر گرفتن نحوه اعراب و خواندن نیز می‌توان وجوهی برای آن در کتب اهل لغت مشاهده کرد مثلا القَدَر با فتح قاف و دال، هم به معنای حُکم است و هم به معنای اندازه می‌باشد و القَدر به فتح قاف و سکون دال به معنای ضیق و تنگی است و القِدر با کسر قاف و سکون دال به معنای ظرفی است که در آن غذا می‌پزند (مصطفوی، ۲۰۶/۹).

۲ـ۲. قدریه در اصطلاح

از نظر اصطلاحی نیز گاهی تفاوت اندکی در معنای این واژه دیده می‌شود، مشهور این است که قدریه گروهی هستند که تقدیر و اراده خداوند پیرامون اشیاء را انکار می‌کنند و به این آیه استشهاد می‌نمایند که «إِنَّ اللهَ لاَیُغَیِّرُوا مَا بِقَومٍ حَتَّی یُغَیِّرُوآ مَا بِأنفُسِهِم» (الرعد، ۱۱) ولی عده‌ای از متکلمین می‌گویند این لقب برای کسانی که اثبات تقدیر خداوند برای اشیاء را می‌کنند شایسته است نه نفی آن را (حسینی زبیدی، ۳۷۰/۷) و گروهی جبریه و قدریه را دو گروه مقابل یکدیگر می‌دانند که جبریّه انسان را مانند جماد می‌دانند که هیچ فعلی متعلق اراده او نیست بر خلاف قدریّه که تقدیر را نفی می‌کنند و تمام افعال انسان را متعلق عزم و اراده خود او می‌دانند که این دو گروه در طرف افراط و تفریط‌اند (کبیر مدنی شیرازی، ۸۹/۱) عده‌ای نیز قائلند که قدریه از جهاتی شبیه مجوس‌اند همانطور که آنها یزدان را خدای خوبیها و اهریمن را خدای زشتیها و غم و شرور می‌دانستند در احداث و اعیان، قدریه نیز خوبیها را به خداوند یعنی الله و شرور را به غیر از او تعالی منسوب می‌نمایند با این تفاوت که قدریه می‌گویند خوبی‌ها و بدی‌ها در احداث کار خداست نه در اعیان. اگر چه هر دو از نظر خلق و ایجاد کار خداست ولی از نظر فعل و اکتساب کار انسان است (طریحی، ۱۰۵/۴) البته اینکه مجوس زرتشت نیست از بحث ما خارج است،

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-01-31]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1398.12.24.6.0]

ودر جای دیگر این کتاب (مجمع البحرین) آمده است که قدریه همان معتزلـه‌انـد و از ایـن جهت شهرت یافته‌اند که رکن عظیمی از دین را که حـدوث اعمـال بـه قـدرت و حکـم خداوند است را انکار می‌کنند و قائلند که انسان در اعمالش استطاعت تام دارد و این همان معنای تفویض است (همان، ۲۴۱/۳) بی تردید در کتب ملل و نحل نظرات دیگری مـشابه نظرات فوق مطرح شده ما به جهت اختصار از ذکر آنها خودداری می‌شود.

۲ـ۳. قدریه در روایات

اهم روایات درباره این فرقه تقریباً مؤید همان معانی اصطلاحی است مانند این روایـت از امام رضا علیه‌السلام که فرمود: «قدریه اراده کردند که خداوند را به عدلش وصـف کننـد ولی او را از قدرت و سلطنتش خارج کردند» (منسوب به علی بن موسـی، ۳۴۹) همچنـین در روایات برای معرفی این گروه، از آیات قران اقتباس شده است کـه بـه برخـی از آنهـا اشاره می‌کنیم امام زین العابدین در پاسخ به سخن قدریه که برای اثبات نظر خـود بـه آیـه شریفه: «**إنّ اللهَ لاَ یُغَیّرُ مَا بِقَومٍ حَتَّی یُغَیِّرُوا مَا بِأنفُسِهِم..**» (الرعـد، ۱۱) استـشهاد مـی‌کننـد، می‌فرماید قدریه فقط به اول این آیه احتجاج می‌کنند در حـالی کـه خداونـد در ادامـه آن می‌فرماید: «... و **إذَا أرَادَ اللهُ بِسُوءٍ فَلَا مَرَدَّ لَـهُ**» (الرعد،۱۱) هنگامی که خداونـد اراده سـوء کند کسی نمی‌تواند آن را برگرداند و نوح علیه السلام به قومش می‌گوید: «**لاَ یَنفَعُکُم نُصحِی إن أرَدتُ أن أنصَحَ لَکُم إن کَانَ اللهُ یُرِیدُ أن یُغوِیکُم**» (هود، ۳۴) و امـر را بـه خـدا برمـی گرداند که هر که را بخواهـد هـدایت مـی‌کنـد (حمیـری، ۳۵۹) در حـدیث دیگـری امـام امیرالمؤمنین با استشهاد از آیات ۴۸ و ۴۹ سوره القمر می‌فرماید: همانا اروح قدریه صبح و شب بر آتش عرضه می‌شوند تا روز قیامت و هنگامی که قیامت برپا شود با اهل جهنم نیـز به انواع عذاب معذّب خواهند شد سپس ایشان به خداوند عرضه می‌دارند: خداونـدا مـا را به صورت خاص عذاب کردی اکنون ما را با همه اهل جهنم دوبـاره عـذاب مـی‌کنـی؟ در پاسخ آنان گفته می‌شود «**ذُوقُوا مَسَّ سَقَرٍ إنّا کُلُّ شئٍ خَلَقنَاهُ بِقَـدَرٍ**» (ابـن بابویـه، ۲۱۲) در

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-01-31]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1398.12.24.6.0]

واقع قدریه مشیت و اراده و تقدیر و قضاء و کتاب و إذن و أجل را انکار می‌کنند چـرا کـه همگی علم مخلوق خداوند هستند نه علم ذاتی او و ریشه همه انحرافات آنان در عدم فهـم این موضوع و انکار آن است. و باز در روایت دیگری امام صادق علیه السلام بـا استـشهاد به آیه: «**كَمَا بَدَأَكُم تَعُودُونَ فَرِيقاً هُدىً وَ فَرِيقاً حَقٌّ عَلَـيهِمُ الـضَّلاَلَةَ**» (الاعـراف، ۲۹ـــ۳۰) می‌فرماید: ایشان را هنگام خلقتشان مؤمن و کافر و سعید و شقی آفرید همچنین آنان را به همین صورت هدایت شده و گمراه باز می‌گرداند «**إِنَّهُم إِتَّخَذُوا الشَّيَاطِينَ أَولِيَاءَ مِن دُونِ اللهِ وَ هُم يَحسَبُونَ أَنَّهُم مُهتَدُونَ**» (الاعراف، ۳۰) و ایشان که گمان مـی‌کننـد هـدایت شـده‌انـد قدریه هستند که شیاطین را به عنوان اولیاء خود گرفتند و می‌گویند قدری نیست و ایـشان قادر بر هدایت و ضلالتند (قمی، ۲۲۶/۱) به عبارت دیگر قدریه علم مخلوق و مشیت خدا را منکرند (کلینی، ۱۴۹/۱) و هدایت و ضلالت را مسبوق به سابقه علـم مخلـوق خداونـد نمی دانند که در آیات و روایات متعددی به آن اشاره شده است.

۳ـ خوارج

خوارج گروهی بودند که در سال ۳۷ هجری مقارن بـا خلافـت امیرالمـؤنین(ع) پدیـد آمدند. آنان علی علیه‌السلام و معاویه و حکمین یعنی عمروبن عاص و ابو موسی اشعری را کافر می‌دانستند چرا که معتقد بودند مرتکب گناه کبیره کافر است لـذا همـه کـسانی را کـه دانسته به حکمیت تن داده و آن را پذیرفته بودند کافر می‌دانستند و مطـابق شعارشـان کـه «لاَحُكمَ الاَّ لِلَّهِ» بود برای کسی جز خدا حق حکمیت قائل نبودند ولی در عین حال چـون بنی عباس و بنی امیه را قبول نداشتند در جوامع روایی شیعه نکات در خـور توجـه‌ای در مورد اینها مطرح شده است.

۳ـ۱. معنای لغوی و اصطلاحی

مفرده خرج با مصدر ثلاثی مجرد خروج اگر با حرف جرّ «من» بیاید به معنـای بیـرون

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-01-31]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1398.12.24.6.0]

رفتن و جلو افتادن و ... است و اگر با حرف جرّ «عن» بیاید بـه معنـای جـدا شـدن و دور شدن و... می‌باشد و با حرف جرّ «علی» به معنای حمله بردن و سرپیچی کردن است و اگـر با حرف جرّ «باء» بیاید به معنای در آوردن و بیرون آوردن می‌باشد (اذرنوش، ۲۵۰)، اما در معنای اصطلاحی خوارج گروهی هستندکه بر امیرالمؤمنین خروج کردند (طریحی، ۲۹۴/۲) یا از بار طاعت آن حضرت خارج شدند و گمان می‌کردند که دنیا را بـه آخـرت فروختنـد (ابن منظور، ۴۲۹/۱۴) ویا گروهی‌اند که با مردم و دولـت وقـت مخالفـت کننـد (بـستانی، ۳۷۶) همچنین گفته‌اند خوارج کسانی‌اند که از دین خارج شدند چنانچه تیر از کمان خارج می‌شود (حسینی زبیدی، ۲۱۶/۱۸).

۳ـ۲. خوارج در روایات

بسامد این واژه در روایات معانی مختلف و متفاوتی دارد که ذیلاً به مهمترین آنها اشاره می‌کنیم، اولاً اهل ریاضات طاقت فرسا و سخت‌گیری بیش از حد در دین بودند این گـروه بر خود ریاضت‌های طاقت فرسایی در اعمال عبادی حمل میکردند امام بـاقر (ع) دربـاره آنها فرمود «إنَّ الخَوَارِجَ ضَيَّقُوا عَلَى أنفُسِهِم بِجَهَـالَتِهِم..» (کلینـی، ۱۸۲/۴؛ حمیـری، ۳۸۵) خوارج بدلیل جهالت و نادانیشان بر خود سخت می‌گرفتند و خود را به رنج مـی‌انداختنـد، تا آنجا که حتی مقام شفاعت رسول خدا (ص) را نفی می‌کردند گویی چنین باور داشتند که پیامبر صلی الله علیه و آله نیز در روز قیامت تمام هم و غمش نجات خودش است (برقـی، ۱۸۴/۱) آنان به نماز، روزه، حج و زکات بسیار مقید بودند و رنج‌های طاقت فرسایی را با انجام عبادات ظاهری برخود بار می‌کردند ولی ولایت حضرت امیر(ع) را منکر شدند. ثانیاً خوارج نه کافرند و نه منافق، وقتی از حضرت امیر سوال شد که آیا خوارج کافرند؟ فرمود آنان از کفر فرار کردند، سوال شد پس آیا منافقند؟ فرمود منافقان روز وشـب خـدا را یـاد نمی‌کنند سپس فرمود: «قَومٌ أصَابَتهُم فِتنَةٌ فَعَمُوا وَ صَمُّوا» (طریحی، ۲۹۴/۲) یعنـی خـوارج گروهی هستند که فتنه‌ای به آنان رسیده و براثر آن کور و کر شدند. امام امیرالمؤنین پس از

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-01-31]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1398.12.24.6.0]

جنگ نهروان و کشتن خوارج فرمود کسانی از آخر الزمان با ما در این کار شریکند که خداوند هنوز پدران و حتی اجداد آنها را خلق نکرده است آنان تسلیم ما بوده و در این جنگ شریکان ما می‌باشند (برقی، ۲۶۲/۱). کسی حق کشتن خوارج را بعد از من ندارد زیرا کسی که طالب حق است ولی به خطا می‌رود با کسی که دنبال باطل است متفاوت است (شریف رضی، ۹۴). ثالثاً شعار آنان «لاَ حُکمَ إلَّا لِلّهِ» بود که حرف حقی است اما ازآن اراده باطل شده است «کَلِمَهُ الحَقِّ یَرُادُ بِهَا البَاطِلُ» (همانجا، ۵۰۴). این اهمّ روایات در شناخت خوارج بود ولی سوالات تامل برانگیزی در باره اینان مطرح می‌شود که با وجود انکار ولایت امیر المؤمنین که حتی اهل سنت نیز به عنوان خلیفه چهارم و کرّم اللهُ وجهَه از او یاد می‌کنند چطور نه کافرند و نه منافق؟

٤ـ ناصبیه

ناصبی وصفی است که معانی گوناگونی در جوامع لغوی و روایی و تاریخی برای آن بیان شده است و این که کدام فرقه و طائفه مشمول این صفت می‌شوند نیاز به بررسی و دقت دارد زیرا بسامد این وصف وجوه گوناگونی را در برمی‌گیرد.

٤ـ۱. ناصبیه در لغت و اصطلاح

کلمه ناصبیه در لغت یا از نَصب با سکون حرف صاد به معنی انتصاب کردن و گماشتگی است (آذرتاش، ۱۸۰۵) و یا از نَصِبَ به کسر صاد به معنی رنج و عذاب انداختن است (الرازی، ۳۱۱) یعنی کسی که خود را در اعمال مذهبی به رنج و عذاب می‌اندازد و اما در اصطلاح به معنی کسی است که عداوت امیرالمؤمنین در سینه او نصب شده است و دشنام دهنده است (کبیرمدنی شیرازی، ۱۰۱/۳)، همچنین کسی که اقرار به نبوت محمد (ص) دارد ولی ولایت حضرت امیر(ع) را منکراست (یزدی حائری، ۳۷/۱) و یا ناصبی کسی است که بگوید «إنَّ أمیَرالمُؤمِنینَ مَفضُولٌ فِی أصحَابِ رَسُولِ اللهِ غَیرُ فَاضلٍ

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-01-31]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1398.12.24.6.0]

وَ اِستَدَلَّت أنّ ... وَلیًّا عَلَیهِ» (نوری، ۱۶۱/۷) امیرالمؤمنین(ع) در میان اصحاب رسول خدا(ص) مفضول است نه فاضل چون آن دونفر بر او ولایت داشته‌اند. پس همه معانی فوق در مورد ناصبی صدق می‌کند خواه این سبّ و دشنام علنی یا پنهانی بر اهل بیت (ع) باشد و یا سبّ شیعیان به خاطر اعتقاداتشان و یا تقدم برخی صحابی بر امیرالمؤنین(ع).

٤ـ۲. ناصبیه در روایات

ناصبیه وصفی مشترک بین برخی از فرق کلامی است که حضرت امیر(ع) از آنها با عنوان وصف أهل الأقاویل نام برده است. در شمار زیادی از روایات از ازدواج و رفاقت و دوستی و همنشینی و دادو ستد با نواصب منع شده است (ابن حیون، ۲۴۳/۲) و تحت عنوان ملاعین از آنها نامبرده شده (مجلسی، ۹/۲۶). امام صادق علیه‌السلام فرمود: «النَاصبِی تُطَالِبُکُم أن تُقَدِمُوا عَلَینَا ..... وَ لَایَعرِفُونَ مِن فَضلِنَا شَیئاً» (حجةالاسلام، ۵۳۶/۲). ناصبی منکر قبول و پذیرش فضائل اهل بیت علیهم السلام است و قائل به تقدم برخی صحابه بر آل محمد (ع) می‌باشد که اکثر معاندین اهل بیت (ع) در این گروه قرار می‌گیرند اینان اقوالی منسوب به پیامبر(ص) را همچون «اَلصَحَابَهُ کُلُهُم عَدولٌ» (ابن طاووس، ۳۷۴/۲) و «لَاتَجتَمِعُ اُمَتِّی عَلَی ضلَالَهٍ» (بحرانی، ۳۲۳/۲) دستاویز اندیشه و عقاید خود قرار داده‌اند اگر چه نماز بخوانند و مطافشان مکه باشد اعمالشان سودی برایشان نخواهد داشت چه اینکه از امام صادق روایت شده «کُلُ نَاصِبٍ لَنَا إن تَعَبُدَ وَ اِجتَهَدَ یَصیرُ اِلَی هَذِهِ الاَیَهِ عَامِلَهٌ نَاصِبَهٌ» (کاشانی، ۷/ ۳۱۲) یعنی ناصبی اگر چه عبادت کند و در اعمالش کوشش نماید و خود را به رنج بیاندازد بازگشت و سرانجامش به این آیه است: عمل کنندگانی که خود را به رنج می‌افکنند و سرانجامشان آتش سوزان است پس چه نصب و غصب باشد به جای امام منصوص و معصوم و چه عمل کننده باشد بدون اتباع و اعتقاد به آل محمد علیهم‌السلام و چه دشنام دهنده، مشمول این صفت است، اهمیت تولی و تبری در ذیل همین بحث روشن می‌شود که در روایات اهل بیت تبری مقدم بر تولی دانسته شده و

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-01-31]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1398.12.24.6.0]

کسی که تبری نداشته باشد دشمن آل محمد(ع) به حساب می‌آید به طور مثال اسماعیل بن جابر روایت کرده از امام باقرعلیه السلام که «رَجُلٌ یُحِبُّ امیرالمؤمنین وَ لَا یَتَبَرأُ مِن عَـدوهِ وَ یَقولُ هُوَ أَحَبُ إِلَیَ مِمَن خَالَفَهُ قَالَ هَذا مُخلِّطٌ وَ هُو عَدوٌ فَلا تُصَلِّ وَراءَهُ وَ لَا کِرَامَه لَهُ إِلَّـا اَن تَتَقیَه» (طوسی، ۳۸۰/۱) در این حدیث امام باقر علیه السلام از کسی که تبری ندارد بـه عنوان مخلّط یعنی پریشان وآشفته یاد کرده و او را در عداد دشمنان معرفی فرموده اگر چه مستقیما ائمه را سبّ نکند و اظهار و تجاهر به این امر نداشته باشد و حکم ناصبی به تمـام احتمالات لغوی و اصطلاحی آن به تصریح قرآن «**تَصلَی نَـاراً حَامیَـه، فَیُعَذِبُـه اللهُ العَـذابَ الاَکبَر**» (الغاشیه، ۴ و ۲۴) خواهد بود.

۵ـ غالی

سیرت جاهلان غلتیدن بر دو لبه افراط و تفریط است همانطور که امیرالمؤمنین فرمـود: «لاَتَری الجَاهِلَ الاَّ مُفرِطاً أو مُفرِّطاً» (شریف‌رضی، ۴۸۰) غلو از جمله اوصافی است که در کنار ناصبیه از آن نام برده‌اند افراط‌گری درباره امامـان معـصوم (ع) در میـان گـروه‌هـای منتسب به شیعه انگیـزه‌هـای گونـاگونی داشـته و دارد از جملـه ضـعف آگـاهی مـردم و برخوردارنبون از قدرت تحلیل درست، بی‌اعتنایی به ضوابط موجود در قـرآن و روایـات، عمل گریزی، مقام طلبی و مال دوستی و... که ذیلا به مهمترین آنها به فراخور بحث و نیـاز در حد وسع این مقاله اشاره می‌کنیم.

۵ـ۱. غلو در لغت و روایات

غلو در اصل به معنای تجاوز از حد است (حسینی زبیدی، ۲۳/۲۰) و یا زیاده روی در جاه و مقام (راغب اصفهانی، ۷۱۷/۲) همچنین به معنای ارتفـاع و بالاآمـدن و تجـاوز از اندازه است (ابن فارس، ۳۸۷/۴) غلو در لغت و اصطلاح همان تجاوز از حد است چـه در دیانت چه در عبادت و ... امام صادق می‌فرماید: «اِحذَرُوا عَلَی شَبابِکُم الغُلاهَ لَا یُفـسِدونَهُم

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-01-31]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1398.12.24.6.0]

فَاِن الغُلاهَ شَرُّ خَلقٍ یُصَغِّرونَ عَظِمَهِ الله وَ یَدَعُونَ الرُبوبیَّهَ لِعِبـادِ الله وَ الله اِنَّ الغُـلاهَ لَـشَرٌّ مِـن الیَهودِ وَ النَصاری ثُمَّ قَال اِلَینَا یَرجِعُ الغَالِی فَلا نَقبَلُه وَ بنا یَلحِقُ المُقَصِّرَ فَنَقبَلُه فَقِیلَ لَهُ کَیـفَ ذلِکَ یَابنَ رَسُولِ الله قَالَ لانّ الغَالِی قَد اِعتَادَ تَرکَ الصَّلاهِ وَ الزَّکاهِ وَ الصَّیامِ وَ الحَجِّ وَ لَـا قَـادِرٌ عَلی تَرکِ عَادَهٍ وَ الرُّجوعُ اِلَی مَنزِلَتِه» (مجلسی، ۲۶۵/۲۵) یعنی: جوانانتان را از غلات دور کنید تا آنان را فاسد نکنند همانا غلات بدترین خلق‌اند بزرگی خدا را کوچک می‌کنند و برای بندگان خدا ادعای ربوبیت می‌نمایند همانا غلات از یهود و نصارا بدترند سپس فرمود همانا غـالی بـه سمت ما برمی‌گردد ولی ما او را نمی‌پذیریم و مقصر به ما ملحق مـی‌شـود و او را مـی‌پـذیریم سوال شد این چگونه است ای فرزند رسول خدا؟ فرمود غالی به ترک نماز و زکـات و روزه و حج عادت کرده و قادر به ترک این عادت و برگشت به جایگاهش نیست همچنین امـام بـاقر می‌فرماید «قَومٌ یَقُولُونَ فِینَا مَا لَا نَقُولُهُ فِی اَنفُسِنَا فَلَیسَ اولئِکَ مِنَّا وَ لَسنَا مِنهُم» (کلینی، ۱۲۵/۳) ذوات مقدسه ائمه معصومین ویژگیهای غالی را بـا عبـاراتی همچـون: «یُـصَغِّرُونَ عَظِمَـةَ الله»، «یَدَّعونَ الرُبُوبیَةَ لِعِبادِ الله» و «یَقُولُونَ فِینَا مَا لَا نَقُولُهُ فِی أنفُسِنَا» وصف می‌کنند.

۵ـ۲. ارتباط با غالیان

حکم ارتباط با غالیان خروج از ولایت خدا و پیامبر(ص) و اهل بیت(ع) است. چنانکه امام رضا (ع) شیعیان را با تعابیر تندی از تفکر غلوّ آمیز پرهیز می‌دهد و از هرگونه ارتباط با غالیان بر حذر می‌دارد در روایت چنین آمده: «سَـئلتُ اَبَـا الحَـسنِ الرِضـا مِـن الغُـلاه وَ المُفَوضَهِ فَقَال الغُلاهَ کُفّارٌ وَ المُفوضَه مُشرِکونَ مَن جَالَسَهُم اَو خَالَطَهُم اَو شَارَبَهُم اَو واصَـلَهُم اَو زَوَّجَهُم اَو تَزَوَّجَ مِنهُم اَو اَمِنَهُم اَو إئتَمَنَهُم عَلی اَمَانِه اَو صَـدقَ حَـدیثَهُم اَو اَعـانَهُم بِـشَطرِ کَلِمِهِ خُرَجَ مِن وِلایَهِ الله عَزَّ وَجَل وَ وِلایهِ رَسولِه وَ وِلَایَتِنا اَهل البیت» (ابن بابویه، ۲۰۳/۲) از این حدیث نتیجه غلات خروج از ولایت است و نتیجه مصاحبت با غالی عدم پذیرش از طرف ائمه هدی و رسول و در نتیجه خداوند متعـال و قطعـا عـذاب ابـدی اسـت چنانکـه فرمودند «اِلَینَا یَرجِعُ الغَالِی فَلا نَقبَلُهُ» (طوسی، ۶۵۰).

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-01-31]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1398.12.24.6.0]

۵ـ۳. مرتفعه

مرتفعه کسانی هستند که محبت و ولایت آل محمد (ع) را دستاویز رسیدن به مطامع دنیویه قرار می‌دهند و به عبارتی با تزویر و نیرنگ دنبال سببی برای رسیدن به آمال و تحقق خواسته‌های خویش‌اند امام صادق(ع) در این زمینه به مفضل بن عمر چنین می‌فرماید: «اَلمُرتَفَعَهُ فَالَذینَ یَرتَفِعُونَ بِمَحَبَتِنَا وَ وَلَایَتِنَا اَهلِ البَیت وَ اَظهَرُوهَا بِغَیرِ حَقیقَهٍ فَلَیسُوا مِنَّا وَ لَا نَحنُ ائِمَتُهُم اولَئِکَ یُعَذَّبُونَ بِعَذابِ الاُمَمِ الطَّاغیَهِ حَتَّی لَا یَبقَی نَوعٌ مِنَ العَذابِ اِلَّا عَذَّبُوا بِه» (خصیبی، ۴۲۱) مرتفعه کسانی هستند که به سبب محبت و ولایت ما اهل بیت در میان مردم بالا می‌روند و اوج می‌گیرند و مشهور می‌شوند ولی محبت و ولایت ما را غیر واقعی اظهار می‌دارند اینها از ما نیستند و ما امامان آنها نیستیم و آنان به عذاب امت‌های سرکش عذاب می‌شوند به گونه‌ای که هیچ نوعی از عذاب باقی نمی ماند مگر این که آنان به آن معذب می‌شوند. در واقع اینان به دروغ خود را محب اهل بیت و اهل ولایت ایشان نشان می‌دهند تا بدین‌وسیله جایگاه و پست و مقامی پیدا کنند در حقیقت با ادعایشان عوام فریبی می‌کنند تا به اهداف و مقاصد دنیایی خود نائل شوند آنگاه برخلاف آنچه ادعا می‌کردند عمل می‌کنند. حکم این گروه فریبکار عذاب ابدی به شدیدترین وجوه آن است. با این وصف مرتفعه شیعه‌ای از غالیان هستند.

۶ـ مقصر

از جمله کسانی که در روایات ائمه هدی از آنها به عنوان أهل الأقاویل نام برده شده مقصر و یا مقصره هستند. ابن فارس در مورد مفرده «قصر» چنین می‌نگارد: القاف و الصاد و الراء به معنای نرسیدن چیزی به نهایت خود و یکی به معنای حبس است (ابن فارس، ۹۶/۵) این مفرده در باب تفعیل به معنای کوتاهی و تنبلی و سستی کردن نیز آمده است، قصَّرَ الشیءَ یعنی آن را کوتاه کرد (بستانی، ۶۹۷) و در اصطلاح مقصر به کسی گفته می‌شود که عذری ندارد (حسینی زبیدی، ۲۰۳/۷). در جوامع روایی به دو دسته تقسیم شده‌اند: مقصرین اهل اقرار و مقصرین اهل انکار که ذیلا به آن می‌پردازیم.

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-01-31]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1398.12.24.6.0]

۶ـ۱. مُقصِّر مُقِرّ

بی‌تردید بین جاهل قاصر و جاهل مقصر تفاوتی غیرقابل انکار است. جاهل قاصر ممکن است با توجه به سعه فضل الهی مورد رحمت و مغفرت قرار بگیرد ولی جاهل مقصر قطعاً معذور نخواهد بود جابر بن یزید جعفی در مورد مقصر از امام زین العابدین سوال می‌کند «قُلتُ وَ مَنِ المُقَصِّر؟» حضرت در پاسخ به او می‌فرماید: «الَّذینَ قَصَّروا فِی مَعرِفَه الاِمام وفی معرفه مَا فَرَضَ اللهُ عَلَیهِم مِن أمرِه وَ روحِه ...» وقتی جابر از لسان امام چهارم ویژگی‌های اهل تقصیر را می‌شنود می‌پندارد که بیشتر شیعیان در باب معرفت مقصرند و کسی از این دائره خارج نیست لذا به حضرت عرض می‌کند: «قُلتُ یَا سَیدی صَلَّ اللهُ عَلَیکَ فَأکثَرُ الشیعَهِ مُقَصِّرُونَ وَ أنَا مَا اَعرِفُ مِن اَصحَابی عَلَی هَذهِ الصِّفَهِ وَاحِداً» امام زین العابدین(ع) به او می‌فرماید: «یَا جَابِرُ فَإن لَم تَعرِف مِنهُم أحَداً فَإنّی أعرِفُ مِنهُم نَفَراً قَلائِلَ یَأتُونَ وَ یُسَلِّمُونَ وَ یَتَعَلَّمُونَ مِنّا سِرَّنَا وَ مَکنُونَنا وَ بَاطِنَ عُلُومِنَا» (تنکابنی، ۱۰۳/۱) امام زین العابدین(ع) می‌فرماید: مقصر کسی است که در شناخت معرفت امام و معرفت امر و روح که خداوند متعال به ایشان اختصاص داده کوتاهی کند همچنین در پاسخ به تعداد بسیار اندکی اشاره می‌کند که ظرف وجودی آنها تشنگی و طهارت و گنجایش پذیرش و فراگیری اسرار آل محمد علیهم السلام را دارند که سه ویژگی یأتُونَ و یُسَلِّمُونَ و یَتَعَلَّمُونَ را برای این عده با وصف نَفَراً قَلائِلَ بیان می‌دارد چه اینکه امام صادق هم با لفظ «هُمُ الاَقَلُّونَ عَدَداً» (طبرسی، ۲۴۸/۱) از آن تعبیر می‌کند که این تعداد اندک با سه ویژگی مذکور ذکر ملائکه آسمان چهارم هستند «سُبحَانَ مَن دَلَّ هَذَا الخَلقَ القَلیلَ مِن هَذَا العَالَمِ الکَثیرِ عَلَی هَذَا الدین العزیز» (طبری آملی، ۸۵) چون اگر کسی به معرفت واجبِ امر شده در قرآن و روایات همت نورزد از نحله‌های باطل شیطانی پر خواهد شد همچنین در زیارت جامعه کبیره می‌خوانیم: «الرَّاغِبُ عَنکُم مَارِقٌ وَ اَللَّازِمُ لَکُم لَاحِقٌ وَ المُقَصِّرُ فِی حَقِّکُم زَاهِقٌ» (مجلسی، ۱۵۰/۹۹) گویا امام می‌خواهد بفرماید: کسی که در وصول به سرّ شما در عالم باطن و اشتمال بر حقیقت شما کوتاهی کرده است هرچند قائل به امامت شما باشد دقیقاً

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-01-31]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1398.12.24.6.0]

مانند دانه‌ای است که مغزش گرفته شده باشد که دیگر نه ثمر می‌دهد و نه رشد مـی‌کنـد و حکمی بر آن مترتب نیست مگر پوسته و قشری بی‌فایده و یا استخوانی که مغـزش خـالی شده است زیرا زاهق از «زَهَقَ العَظمُ زَهوقاً اِذَا اِکتَنَزَ مُخُّهُ» (ابن منظور، ۱۴۸/۱۰) به معنای مَنَعَ به معنای گرفتن مغز استخوان است یعنی کسی که در معرفت امـام کوتـاهی کنـد مغـز ندارد تا ثمری و آثاری داشته باشد پس کامل کسی است که اسرار ایشان را بیاموزد و فقط به اقرار ظاهری اکتفا نکند (نکـ : کربلائی،۲۹/۴). نسبت بین اقرار و معرفت در اینجا تباین است پس مقصر زاهق است اما حکم آنان این است که در صورت رجوع به اهل بیت مورد پذیرش قرار می‌گیرند و به آنان ملحق می‌شوند.

۶ـ۲. مُقصِّر مُنکِر

مقصّر منکر کسانی هستند که نه تنها اقرار به شئون اهل بیت ندارند بلکه مبدع و بعـضا مشرِّع بوده و نزد ائمه هدی(ع) مردود و در نهایت به عذاب ابدی گرفتـار خواهنـد شـد. و وصف آنان را امام صادق(ع) در مورد ایشان به مفضل چنین می‌فرماید: «المُقَصِّرُ نَدعُوهُ اِلَی اللِّحاقِ وَ الاِقرارِ بِمَا فَضَّلَنَا اللهُ بِهِ فَلَا یُثبِتُ وَ لَایَستَجیبُ وَ لَایَرجِعُ وَ لَا یَلحِقُ بِنَـا لِـأَنَّهُم لَمَـا رَاونَا نَفعَلُ اَفعالَ النَبیّینَ قَبلَنَا مِمَّن ذَکَرَهُمُ اللهُ فِی کِتابِه وَ قَصَّ قَصَصَهُم وَ مَا فَوَّضَ اِلَیهِم مِـن قُدرَتِه وَ سُلطَانِه حَتَّی خَلَقُوا وَ رَزَقُوا وَ اَحیُوا وَ اَمَـاتُوا وَ اَبـرَأُوا اَلاَکمَـهَ وَ الاَبـرَصَ وَ نَبَـأوا النَّاسَ بِمَا یَأکُلُونَ وَ یَدخَرونَ فِی بُیُوتِهِم وَ یَعلَمُ مَا کَانَ وَ مَا یَکُونُ إِلی یُومِ القِیامَهِ بِاِذنِ اللهِ وَ سَلَمُوا إِلَی النَبیّینَ اَفعالَهُم وَ مَا وَصَفَهُمُ اللهُ بِهِ وَ اَقَروا بِذلِکَ وَ جَحَدونَا بَغیاً علَینَا وَ حَسَداً لَنَـا عَلی مَا جَعَلَ اللهُ لَنَا وَ فینَا مِمَّا اَعطاهُ سَائِرَ النبیّین وَ سَائِرَ المُسلِمینَ وَ الصَّالحینَ وَ زَادَنَا مِـن فَضلِه مَا لَم یُعطِهِم اِیاهُ ...» (حجةالاسلام، ۵۱۷/۲) با دقت در مفـرده‌هـای ایـن حـدیث در حقیقت مقصر کسی است که اوصاف انبیاء را در قرآن خوانده و به آن اعتقـاد و اقـرار دارد ولی نسبت به ائمه هدی که خداوند نه تنها آنچه به انبیاء داده به آنان اعطاء کرده بلکه بیش از انبیاء به آنان اعطاء فرموده نه تنها اقرار ندارد بلکه انکار و عناد مـی‌ورزد ودر روایـات

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-01-31]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1398.12.24.6.0]

مختلف «مَالَم یُعطِهِم ایّاه» و «مَا لَم یَکُن عِندَهُم» (صفار، ۲۷۰/۱) تصریح شده است که پیامبر و ائمه هدی اصلاً قابل قیاس با احدی نیستند (نک: مجلسی، ۱۸/۷). امام صادق با توجه به اینکه حدیث آل محمد صَعبٌ مُستَصعَب وَ غَریبٌ مُستَغرَب است در باب اقرار به خصائص ائمه هدی در پاسخ به مُفَضَّل می‌گوید: «اَلمُقَصِرَه اَلَذینَ هَدَاهُمُ اللهُ اِلَی فَضلِ عِلمِنَا وَ اَفضَینَا اِلَیهِم بِسِرِّنَا فَشَکُّوا فِینَا وَ اَنکَروا فَضلَنَا وَ قَالُوا: لَم یَکُنِ اللهُ لِیُعطِیَهُم سُلطانَهُ وَ قُدرَتَه» و «المُقَصِّرَه قَد وَافِقُوکُم عَلَی البَراءَهِ مِمَّن ذَکَرنَا وَ عَرَفُوا حَقَّنَا وَ فَضلَنَا فَانکَرُوه وَ جَحَدُوه وَ قَالُوا هَذا لَیسَ لَهُم» (حجةالاسلام، ۵۱۷/۲ـ۵۲۶)، یعنی مقصره کسانی‌اند که خداوند آنان را به فضل علم ما هدایت نمود و آنان را به سرّ ما آشنا کرد پس آنان در ما شک کردند و فضل ما را انکارکردند و گفتند خداوند سلطنت و قدرت خود را به آنان (آل محمد (ع)) اعطاء نکرده است و در حدیث دیگری فرمودند مقصره کسانی هستند که با شما شیعیان در برائت ما از کسانی که نام برده ایم موافقت دارند و بعد از آن که حق ما و فضل ما را شناختند آن را انکار کردند و با یقین به آن، آن را پوشاندند و گفتند این حق و فضل برای آنان (آل محمد (ع)) نیست. بنابراین به نظر می‌رسد مقصره کسانی هستند که به قسمتی از علم آل محمد و سرّ ایشان و حق اهل بیت و فضیلت آنان تا حدودی معرفت دارند ولی در آن شک می‌کنند و آن را رد می‌نمایند، امام صادق در تعریف مقصره می‌فرماید: «المُقَصِّرَةُ أعدائُنَا وَ ألنَاصِبی أعدَائُکُم» (همانجا، ۵۲۶/۲) در واقع امام صادق (ع) منکرین فضائل اهل بیت را پس از شناخت، مقصّره و در عداد دشمنان خود معرفی می‌کند و ناصبی‌ها را دشمنان شیعیان معرفی می‌فرماید.

۷ـ ولیجه

یکی از مهمترین مفرده هایی که در قرآن، روایات و ادعیه به آن اشاره شده واژه ولیجه است که از ولوج به معنای دخول گرفته شده و جمع آن ولائج می‌باشد «الواو و اللام و الجیم: کَلِمَةٌ تَدُلُّ عَلَی دُخُولُ شیءٍ» (ابن فارس، ۱۴۲/۶) به عبارتی ولیجه یعنی کسی که

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-01-31]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1398.12.24.6.0]

ذره ذره در قلب و فکر انسان نفوذ می‌کند و او را تابع خویش قرار می‌دهد و انسان تماما در معرفت تابع چشم و گوش بسته او می‌شود طریحی هم در معنای اصطلاحی آن می‌نویسد: «وَلِیجَةُ الرَّجُلِ بطانَتُهُ وَ دخَلاؤُهُ وَ خَاصَّتُهُ وَ مَا یَتَّخِذُهُ مُعتَمِداً عَلَیهِ، وَ الوَلِیجَةُ کُلِّ شَیءٍ أدخَلتهُ فِی شیءٍ وَ لَیسَ مِنهُ وَ الرَّجلُ یَکُونُ فِی القَومِ وَ لَیسَ مِنهُم فَهُو وَلِیجَةُ فِیهِم» (طریحی، ۳۳۵/۲) ولیجه شخص کسی است که راز پنهان خود را با او می‌گوید و او را در امور پنهان خود وارد می‌کند و بر او اعتماد می‌نماید، در واقع ولیجه هر چیزی است که آن را داخل در چیز دیگری کنی که از جنس آن نیست و مردی که در قومی باشد ولی از آنها نباشد او ولیجه در آن قوم است.

۷ـ۱. ولیجه در روایات

بسامد این واژه در جوامع روایی و ادعیه بسیار زیاد است که تحقیق مستقلی می‌طلبد اما به فراخور مورد نیاز به آن اشاره می‌کنیم صد و بیست و چهار هزار پیغمبر در کنار سیصد و سی شریعت آمده‌اند (مجلسی، ۳۱۱/۲۶) تا صراط مستقیم الهی را به انسان‌ها نشان دهند در این میان کامل‌ترین آنها برای پیامبر خاتم محمدمصطفی(ص) می‌باشد که محدودیت زمانی و مکانی الی یوم القیامه ندارد به همین دلیل ابلاغ ولایت ائمه معصومین جهت تفسیر و حفاظت دین از یک سو و اجرای آن از سوی دیگر، جهت اکمال و اتمام آن بوده که خداوند متعال در قرآن کریم آن را تبیین نموده است. اصولاً فایده نبوت و امامت برای بشر همین است که راه بندگی را به طور صحیح یاد بگیرد زیرا دین خاتم جهان شمول بوده و تا روز قیامت تأمین کننده کمال است. در زیارت جامعه کبیره که میراث گران بهای امام هادی علیه‌السلام است می‌خوانیم «برئتُ إلَی اللهِ عَزَّوَجَلَّ مِن أعدَائِکُم وَ مِنَ الجبتِ وَ الطّاغُوتِ وَ الشّیطَانِ وَ حِزبَهم وَ... مِن کُلِّ وَلِیجهٍ دُونَکم وَ کُلِّ مُطَاعٍ سِوَاکُم» (کفعمی، ۳۰۱) یعنی اعلام برائت می‌کنیم از دشمنان شما و هر جبت و طاغوت و طرفدارانشان و از هر ولیجه‌ای غیر از شما و اطاعت شونده‌ای غیر از شما، به بیان روشن‌تر

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-01-31]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1398.12.24.6.0]

ولیجه کسی است که به جای ولی امر قرار بگیرد و مطاع و مسموع الکلمه باشد، چنانچه امام حسن عسگری علیه‌السلام فرمود «الوَلَیجَةُ الَّذِی یُقامُ دُونَ وَلِیِ الأمرِ» (فیض کاشانی، ۸۵۲/۳) یعنی کسی که به جای ولی امر گماشته گردد. دین الهی مطلقات و عموماتی دارد که باید بوسیله مبّین و مفسّر آن مقیّد شده و تخصیص بخورد پیامبر(ص) در زمان حیاتش و ائمه معصومین پس از او محوریت تفسیر و حفاظت و اجرای آن را برعهده دارند، خداوند متعال در قرآن کریم نیز در این باره می‌فرماید: «**أم حَسِبتُم أن تُترکُوا وَ لَمَّا یَعلمِ اللهُ الّذینَ جَاهَدُوا مِنکُم وَ لَم یَتَّخِذُوا مِن دُونِ اللهِ وَ لَا رَسُولِهِ وَلاَ المُؤمِنینَ وَلِیجَةً**» (التوبه، ۱۶) یعنی آیا پنداشتید شما را رها می‌کنند در صورتی که هنوز خدا معلوم نکرده چه کسانی از شما اهل مجاهده‌اند و غیر از خدا و رسولش و مؤمنین محل اعتمادی برای خود بر نمی گزینند. بنابراین هر کسی در هر دوره زمانی غیر از خدا و رسول و آل محمد علیهم‌السلام را به عنوان محوریت دینی یا پیشوا برگزیند در حقیقت بیعت با طاغوت کرده است چنانچه امام باقر علیه السلام فرمود: «یَا أبَا الصَّبَّاحِ إیَّاکُم وَالوَلَائِج إنَّ کُلَّ وَلِیجَةٍ دُونَنَا فَهِی طَاغُوتٌ أو قَالَ نِدٌّ» (عیاشی، ۸۳/۲). در مورد واژه ولیجه مقاله مستقلی در دست تدوین است.

نتایج مقاله

۱. تعبیر أهل الأقاویل فقط در حدیث نورانیت از حضرت امیرالمؤمنین(ع) صادر شده است.

۲. أهل الأقاویل همگی در قبول نبوت پیامبر(ص) و اقرار به آن مشترکند ولی در قبول ولایت امیرالمؤمنین و اقرار به آن مختلفند.

۳. أهل الأقاویل درباره ولایت ذوات مقدسه ائمه معصومان یا اهل افراطند یا اهل تفریطند و یا اهل انکار.

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-01-31]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1398.12.24.6.0]

کتابشناسی

۱. قرآن کریم.

۲. ابن اثیرجزری، مبارک بن محمد، النهایه فی غریب الحدیث الأثـر، محقـق: محمـود محمـد طنـاحی، قـم، مؤسـسة مطبوعاتی اسماعیلیان، ۱۳۶۷ش.

۳. ابن بابویه، محمد بن علی، ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، قم، دارالشریف الرضی للنشر، ۱۴۰۶ق.

۴. همو، علل الشرایع، قم، کتاب فروشی داوری، ۱۹۶۶م ـ ۱۳۸۵ش.

۵. همو، عیون أخبار الرضا علیه السلام، محقق: مهدی لاجوردی، تهران، نشر جهان، ۱۳۷۸ق.

۶. ابن حیون، نعمان بن محمد مغربی، دعائم الاسلام، محقق: آصف فیضی، قم، مؤسسة آل البیت علیهم‌السلام، ۱۳۸۵ق.

۷. ابن طاووس، علی بن موسی، الطرائف فی معرفة مذاهب الطوائف، محقق: علی عاشور، قم، خیام، ۱۴۰۰ق.

۸. ابن فارس، احمد، معجم مقاییس اللغة، محقق: عبدالسلام محمد هارون، قم، مکتب الاعلام الاسلامی، ۱۴۰۴ق.

۹. ابن قولویه، جعفربن محمد، کامل الزیرات، محقق: عبدالحسین امینی، نجف اشرف، دارالمرتضویه، ۱۳۵۶ش.

۱۰. ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، محقق: جمال الدین میردامادی، بیروت، دارالفکرلطباغة و النشر و التوزیع ـ دارصادر، ۱۴۱۴ق.

۱۱. اشعری قمی، سعد بن عبدالله، المقالات والفرق، محقق: محمد جواد مشکور، ترجمه: یوسف فضایی، تهران، عمـاد، ۱۳۷۸ش.

۱۲. امین عاملی، سید محسن، اعیان الشیعه، محقق:حسن امین، بیروت، دارالتعارف للمطبوعات، ۱۴۰۳ق.

۱۳. آذرنوش، آذرتاش، فرهنگ معاصر عربی به فارسی، تهران، نی، ۱۳۹۱ق.

۱۴. بحرانی، هاشم بن سلیمان، البرهان فی تفسیر القران، محقق: بنیاد بعثت، قم، مؤسسة البعثة قسم الدراسات الاسلامیه، ۱۴۱۵ق.

۱۵. برقی، احد بن محمد بن خالد، المحاسن، محقق: جلال الدین محدث، قم، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۱ق.

۱۶. بستانی، فؤاد افرام، فرهنگ ابجدی، مترجم: رضا مهیار، تهران، انتشارات اسلامی، بی‌تا.

۱۷. تنکابنی، سید محمد مهدی، طوالع الانـوار، محقـق: شـیخ مـصطفی صـبحی الخـضر، بیـروت، مؤسـسة الأعلمـی للمطبوعات، ۱۴۳۴ق، ۲۰۱۳م.

۱۸. حجة الاسلام، میرزامحمدتقی، صحیفة الأبرار، محقق: مؤسسة إحیاء الکتب الإسـلامیة، بیـروت، مؤسـسة الأعلمـی للمطبوعـات، ۱۴۲۴ق.

۱۹. حسینی زبیدی، محمد مرتضی، تاج العروس من جواهر القاموس، محقق: هلالی علی و سیری علی، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۴ق.

۲۰. حمیری، عبدالله بن جعفر، قرب الأسناد، محقق: مؤسسة آل البیت علیهم السلام، قم، مؤسسة آل البیت علیهم السلام، ۱۴۱۳ق.

۲۱. خصیبی، حسین بن حمدان، الهدایة الکبری، بیروت، البلا، ۱۴۱۹ق.

۲۲. زمخشری، محمود بن عمر، أساس البلاغة، بیروت، دار صادر، ۱۹۷۹م.

۲۳. شریف الرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغة، محقق: صبحی صالح، قم، هجرت، ۱۴۱۴ق.

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-01-31]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1398.12.24.6.0]

۲۴. صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم، شرح اصول کافی، محقق، محمد خواجوی، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۸۳ش.
۲۵. صفار، محمد بن حسن، بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد صلی الله علیهم، محقق: محسن بن عباسعلی کوچه باغی، قم، مکتبة آیة الله مرعشی النجفی، ۱۴۰۴ق.
۲۶. طبرسی، احمد بن علی، الإحتجاج علی أهل اللجاج، محقق: محمدباقر خرسان، مشهد، نشر مرتضی، ۱۴۰۳ق.
۲۷. همو، الإحتجاج علی أهل اللجاج، محقق: محمدباقر خرسان، مشهد، نشر مرتضی، ۱۴۰۳ق.
۲۸. طبری آملی، عماد الدین أبی جعفر محمد بن أبی القاسم، نجف، المکتبة الحیدریه، ۱۳۸۳ق.
۲۹. طریحی، فخرالدین بن محمد، مجمع البحرین، محقق: احمد حسینی اشکوری، تهران، مرتضوی، ۱۳۷۵ش.
۳۰. طوسی، محمد بن الحسن، الأمالی، محقق: مؤسسة البعثه، قم، دار الثقافة، ۱۴۱۴ق.
۳۱. همو، تهذیب الاحکام، محقق: حسن الموسوی خرسان، تهران، درالکتب الاسلامیة، ۱۴۰۷ق.
۳۲. عبدالقادر رازی، محمد بن أبی بکر، مختار الصحاح، بیروت، صیدا، ۲۰۱۱م ـ ۱۴۳۲ق.
۳۳. عیّاشی، محمد بن مسعود، تفسیر العیّاشی، محقق: سید هاشم رسولی محلاتی، تهران، المطبعة العلمیه، ۱۳۸۰ش.
۳۴. فیومی، احمد بن محمد، المصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر، قم، مؤسسة دارالهجرة، ۱۴۱۴ق.
۳۵. قرشی بنایی، علی‌اکبر، قاموس قران، تهران، دارالکتب الاسلامیة، ۱۴۱۲ق.
۳۶. قمی مشهدی، محمدبن‌رضا، تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب، محقق: حسین درگاهی، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، سازمان چاپ و انتشارات، ۱۳۶۸ش.
۳۷. قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر قمی، محقق: طیب موسوی جزائری، قم، دارالکتب، ۱۴۰۴ق.
۳۸. کاشانی، فتح الله بن شکرالله، زبدةالتفاسیر، محقق: بنیاد معارف اسلامی، قم، ۱۴۲۳ق.
۳۹. کبیرمدنی شیرازی، سید علی خان‌بن احمد، الطراز الأول والکناز لما علیه من لغة العرب المعمول، محقق: مؤسسة آل البیت لإحیاء التراث، مشهد، مؤسسة آل البیت، ۱۳۸۴ش.
۴۰. کربلائی، شیخ جوادبن‌عباس، الأنوار الساطعه، بیروت، مؤسسة الأعلمی، للمطبوعات، ۱۴۲۸ق ـ۲۰۰۷م.
۴۱. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، محقق: علی‌اکبرغفاری، محمد آخوندی، تهران، دارالکتب الاسلامیة، ۱۴۰۷ق.
۴۲. مجلسی، محمدباقر، بحارالانوار لدرر اخبار الائمة الاطهار، محقق: جمعی از محققان، بیروت، دارإحیاء التراث العربی، ۱۴۰۳ق.
۴۳. مصطفوی، حسن، التحقیق فی کلمات القران الکریم، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۶۸ش.
۴۴. منسوب به علی بن موسی، امام هشتم (ع)، الفقه المنسوب الی الامام الرضا علیه السلام، محقق: مؤسسة آل البیت علیهم‌السلام، مشهد، مؤسسة آل‌البیت علیهم‌السلام، ۱۴۰۶ق.
۴۵. نوری، حسن بن محمدتقی، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، محقق: مؤسسة آل‌البیت علیهم‌السلام، قم، مؤسسة آل‌البیت علیهم‌السلام، ۱۴۰۸ق.
۴۶. یزدی حائری، الزام الناصب فی اثبات الحجة الغائب عجل الله تعالی فرجه الشریف، محقق: علی عاشور، بیروت، مؤسسة الأعلمی، ۱۴۲۲ق.

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-01-31]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1398.12.24.6.0]

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-01-31]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1398.12.24.6.0]